

متن پرسش

بسمه تعالی با سلام خدمت استاد عزیز قبلا از این اینکه وقتتون رو میگیرم حلالیت می طلبم چند سالیست ازدواج کردم اما به دلایل شرایط کاری در غربت زندگی میکنیم مشکل اینه که همسر من به شدت از تنهایی فراریست یعنی به هیچ عنوان تحمل تنهایی رو نداره. به طوری که این قضیه ۸۰٪ مشکلات ما در طول این مدت بوده من در خانه احساس یک زندانی رو دارم و خانم زندان بان منه. شما فکر کنید اگر صبحها که من میرم سر کاراگر نخوابه شاید دیوونه بشه من میرم تو اتاق مثلا کتابی بخونم بساتشو میاره تو اتاق یا این اینکه میخواد به هر نحوی منو از کتاب خوندن بندازه واسه کلاس اومدنمون اگر خودش نتونه بیاد به بهانه های بیخود از رفتن من جلوگیری میکنه وقتی میریم شهرستانمون من باید اگر ایشون خونه باباشه من هم حتما باشم حتی اگر بودن من فایده ای نداشته باشه می خوام برم بانک میگه منم میام شما از این مجمل بخوانید کل ماجرا را. استاد شاید شما اگر در این شرایط گیر میکردید نمیتوانستید کلاسهایتان رو اداره کنید. شاید انهایی که این سوال رو میخوانند بگن چقدر زن زلیل ولی دیگه خسته شدم از دعوایی که بر سر این قضیه داشتم. راستش را بخواهید من هم هیچ وقت صبور نبودم و تقریبا همیشه این وضع را تحمل نکردم ودعوای اساسی راه میافتاد که نه تنها فایده ای نداشته بلکه غیر از خشم و غضب و گریه و دادوبیداد و مریضی هیچ نداشته. در ضمن گوش زد کنم که برداشت نشه که خانم به من شک داره از این بابت یقین دارم. حال من باید چکار کنم خیلی سعی میکنم صبور باشم اما اخرش ناراحتیم در گفتارم یا رفتارم بروز میکنه و به چیز جالب تر اینکه تاموقعی که حرفمو نزنم مثل خوره منو میخوره و راحت نمیشم. در ضمن همسرم به همین شدت مساله بالا زود رنجه و تحمل هیچ انتقادی رو نداره که دیگه بهتره سخن در این مورد کوتاه بشه که مثلا کافیه بهش بگی بالا ی چشمت ابروست که دیگه حالا بیا جمعش کن که چی به اسب شاه گفتم یابو. باز هم شرمنده که وقتتون رو به من دادید. در پناه حق

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام؛ إن شاء الله بچه دار می شوید و مشکل حل می شود. در هر صورت محبت کارساز است از محبت غفلت نکنید. موفق باشید